تناقض رفتاری مدعیان انسانیت؟

این جمله را از گوشه و کنار، زیاد می‌شنویم که: «دین من، انسانیت است» و عده‌ای هم با این جمله، چنان ژست روشنفکرمآبانه می‌گیرند که گویا چیزی را یافته‌اند که ادیان الهی، آن را بیان نکرده‌اند؛ اما واقعیت آن است که کسانی که چنین جمله‌ای را به زبان می‌رانند، نه درک درستی از دین دارند و نه فهم صحیحی از انسانیت و نه حتی معنای این جمله را می‌دانند. از خاستگاه این نظریه و ابداع‌کننده آن، اگوست کنت، جامعه‌شناس و فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم که بگذریم، این جمله، دارای چند اشکال اساسی است که به آن اشاره می‌کنیم.

۱. این جمله، تداعی‌کننده نوعی تقابل میان دین و انسانیت است. گویا مسیر دین با انسانیت، دو مسیر جدا از هم است و دین، در تقابل با زیست انسانی و اخلاقی است؛ در حالی که دین، نه‌تنها با انسانیت تقابل ندارد، بلکه برای ساختن و تربیت انسان و برنامه سعادت اوست.

۲. این عبارت، دانسته یا نادانسته، دین را از خاستگاه الهی آن جدا نموده، آن را امری بشری تلقی می‌کند و با بشری دانستن دین، رابطه انسان با خدا و وحی، قطع شده، بناچار، دانش و عقل بشری، ملاک تنظیم قواعد دین قرار می‌گیرد. نتیجه معیار قرار گرفتن انسان بریده از وحی و خدا، همانی است که امروز در تمدن غرب، نظاره‌گر آن هستیم؛ بحران‌های متعدد فردی، خانوادگی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و...، بیماری‌های روحی، افسردگی‌ها، ابتذال و فحشا، جنایت، رسمیت بخشیدن به همجنس بازی، ازدواج با محارم و حیوانات و...که پایانی برای آن جز سقوط انسانیت، نمی‌توان متصور بود.

نتیجه معیار قرار گرفتن انسان بریده از وحی و خدا، همانی است که امروز در تمدن غرب نظاره‌گر آن هستیم؛ بحران‌های متعدد فردی، خانوادگی، اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و...، بیماری‌های روحی، افسردگی‌ها، ابتذال و فحشا، جنایت، رسمیت بخشیدن به همجنس‌بازی، ازدواج با محارم و حیوانات و...که پایانی برای آن جز سقوط انسانیت، نمی‌توان متصور بود.

۳. دین را هر گونه تعریف کنیم، چه صرف اعتقاد و باور و چه برنامه زندگی دنیوی و اخروی انسان و چه آن که اساساً منکر دین الهی شده و خاستگاه بشری برای آن در نظر بگیریم، قطعاً بدون ضابطه نیست. این ضابطه‌ها، نمی‌تواند توسط خود انسان تنظیم شود؛ زیرا متناقض و متکثر خواهد بود. بنابراین، باید توسط عاملی فراتر از خود انسان تنظیم شود و چه کسی بهتر از آفریننده انسان و هستی که به همه نیازهای مادی و روحی او، آگاهی کامل دارد و این شاخصه‌ها در قالب دین، از ناحیه خداوند برای بشر فرستاده شده است.

۴. انسانیت، تعریف مشخصی ندارد و هر کسی، تعریفی از آن دارد؛ همان گونه که تعریف از عدالت و آزادی و... متکثر و بعضاً متضاد است. حتی اگر ملاک را اصول اخلاقی یا عقلانی قرار دهیم، باز اینها نسبی بوده، اتفاق نظری در مورد آنها وجود ندارد. تصور اینکه مردم بدون ترس یا امید به عقوبت‌ها یا پاداش‌های اخروی، کارهای نیک را صرفاً به خاطر انسانیت و حس درونی نیکوکاری انجام دهند، تصور بسیار ایده‌آلی است. همچنین در چنین جهان تخیل شده‌ای، از آنجا که ادیان، از جامعه رخت بربسته‌اند و همه مردمان، تابع یک دین تصویر می‌شوند، فرض می‌شود که نزاع‌های بین ادیان و مذاهب و فِرَق نیز با همه هزینه‌ها و آسیب‌هایشان، از بین رفته‌اند و بدیهی است چنین دنیای فرضی‌ای، چقدر مطلوب و خواستنی است؛ اما سؤال اساسی اینجاست که آیا چنین چیزی ممکن است؟ در واقع، روشنفکران ضد دین، همان دستورات دین را با برچسب جدید «اخلاق و انسانیت»، به خورد مردم می‌دهند.

۵. این جمله با وجود همه اشکال‌ها و تناقضاتی که به همراه دارد، بیانگر یک واقعیت غیرقابل انکار است و آن، اصل نیاز بشر به دین است؛ حتی اگر خاستگاه الهی آن را انکار کنیم و خاستگاه زمینی برای آن بتراشیم. اگر دین، خوب نیست و نباید باشد، چرا انسانیت را جایگزین دین الهی به عنوان دین می‌کنید و اگر وجود دین خوب است، چرا شما مدعی نسخه مطلوب آن هستید و نه خداوند؟

۶. برخورد متناقض مدعیان انسانیت با این مقوله، بیانگر مشخص نبودن و ابهام در معیارهای انسانیت و ترسیم معیارهای چندگانه برای آن است؛ تا جایی که برای حیوانی یا تخریب محیط زیست، مویه سر می‌دهند؛ اما از کنار کشته شدن هزاران انسان و کودک توسط رژیم جنایتکار و جعلی صهیونیستی، به آسانی می‌گذرند. دین خود را انسانیت می‌دانند؛ اما انسان‌ها را برابر نمی‌دانند و... چهره واقعی دین انسانیت، همین است که می‌بینیم؛ جهان قدرت‌طلبی، زورگویی، ستمگری، کشتار و قتل و جنایت و... این نشانه غیرمؤثر بودن دین انسانیت برای ساختن دنیایی بهتر است.

میزبانی از عالم دین با مشروب و تریاک!

حجت‌الاسلام والمسلمین حسین انصاریان عصر پنجشنبه- ۱۷ آبان ۱۴۰۳- در مراسم پاسداشت خود همزمان با سالروز ۸۰ سالگی‌اش در محل تالار وحدت تهران، گفت: زبان سپاسگزاری از شما ندارم؛ از رئیس‌جمهور محترم، رئیس محترم مجلس و وزیر فرهیخته و دانشمند ارشاد. بنا نبود من سخنرانی کنم ولی برعهده من گذاشتند اجازه گرفتم ۱۰ دقیقه داستانی را که در یکی از شهرهای معروف ایران برای من اتفاق افتاد برای رفع خستگی شما عرض کنم. از ابتدای جوانی تاکنون با این آیه عمر گذراندم: «أَشِدّاءُ عَلَی الْکُفّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ»(فتح، آیه ۲۹)

وی ادامه داد: ما با کافران و منافقان بشدت مخالفت داریم و باید داشته باشیم از باب تبری اما رحماء بینهم یعنی بین جامعه اسلامی که مؤمن کامل، مؤمن متوسط و ضعیف و مرد و زن گنهکار دارد. وظیفه ما وظیفه رُحمایی است. در طول عمرم محبت و مهرورزی به هر نوع قشری و هر انسانی جواب خیلی عالی داده است و اگر بشود این مهر و محبت را از طریق صدا و سیما در کشور عمومی کنیم که همه عاشق هم زندگی کنند و مهربان به یکدیگر باشند یقیناً با تجربه‌ای که دارم بسیاری از مشکلات قابل حل است.

این استاد اخلاق در ادامه به ذکر خاطره‌ای پرداخت و گفت: در یک شهر مشهور ایران ۱۰ شب منبر دعوت داشتم. دو روز مانده به آخر منبر این حادثه اتفاق افتاد. روز هفتم منبر بود که یکی از روحانیان شهر دیگری به من زنگ زد و گفت نزدیک ما آمدی چرا به من خبر ندادی؟ گفتم حالا که خبر شدی دوست داری بیا... و وی آمد. دو روز مانده به آخر منبر به من گفت از دست تو خسته شده‌ام، از صبح که بیدار می‌شوی می‌نویسی، نماز ظهر می‌خوانی، غذا می‌خوری و نیم ساعت می‌خوابی و بعد می‌نویسی تا وقت منبر؛ من ناراحتم. گفتم مشکلی نیست قلم را زمین گذاشتم. ایام حضور منافقان هم بود. گفتم برویم قدم بزنیم.

انصاریان ادامه داد: ۱۰ دقیقه از قدم زدن ما گذشته بود، فولکس واگنی نو ترمز کرد و راننده، لباس نازک شیک آستین کوتاه پوشیده بود و خیلی به خودش رسیده بود، بلند گفت کجا می‌روی؟ گفتم: هرکجا شما بروی. گفت بیا بالا. این روحانی بزرگوار ترسید عبای من را از بغل کشید که سوار نشو، به او گفتم تو پشت بنشین. نمی‌خواست بیاید اما من مجبورش کردم و سوار ماشین شد. راننده گفت حالا کجا ببرمتان؟ گفتم هر جا دلتان بخواهد. گفت: من تنهایم، لاستیک فروشم، وضعم هم خوب است و ازدواج هم نکرده‌ام برویم خانه ما. گفتم برویم. در آینه دیدم رنگ دوست روحانی من پریده و فکر کرد که به قتلگاه می‌رویم.

وی افزود: به خانه او رفتیم، چهار طرف خانه عکس‌های نیمه عریان ستارگان هالیوود، ایران، مصر و ... بود. دوست شیخم به من گفت: من کجا را نگاه کنم چه طوری این‌جا می‌نشینی؟ به شوخی گفتم: شیخ، تو میدانی که قیامت حوری به ما نمی‌دهند حداقل این‌جا بهره ببر! جوان داخل آمد و گفت خیلی از اخلاق تو خوشم آمد، در یخچال چند مدل شراب خارجی هست، هر کدام را می‌خواهی بیاورم. تریاک هم دارم صد درصد خالص. گفتم: من نمی‌گویم که مشروب نیاور، تریاک نیاور اما چون یک ساعت به غروب مانده رفیقی دارم در شهر شما خیلی عاشق او هستم با او اول اذان دم مسجد جامع شهر قرار دارم، اگر مشروب بخورم و تریاک بکشم بوی شراب و تریاک از من به رفیقم برسد رابطه‌اش را با من قطع می‌کند و من تحمل فراق او را ندارم. چای و میوه خوردیم و بیرون آمدیم.

انصاریان در ادامه گفت: دم مسجد جامع آمد، وقتی که ترمز کرد مؤذن داشت می‌گفت: اشهد ان لا اله الا الله. گفت رفیقت آمده؟ گفتم بله. گفت کو؟ گفتم اسمش را دارند می‌برند. اشهد ان لا اله الا الله... اگر من مشروب می‌خوردم و تریاک می‌کشیدم با او می‌خواستم چه کنم؟ گفت: فردا بیایم شما را در شهر بگردانم گفتم بیا. فردا آمد و سوار شدیم. گفت:والله تمام عکس‌ها را آتش زدم، مشروب‌ها را در چاه ریختم و تریاک‌ها را نابود کردم، تو از دیروز تا حالا من را کشته‌ای. ما را به مناطق سرسبز شهر برد و برگرداند. این استاد اخلاق ادامه داد: شب آخرحضور من در آن شهر، مراسم کمیل اعلام کرده بودند. گفتم بیا و او را به کمیل بردم. من از کلاس ششم تا حالا کمیل را در تاریکی مطلق می‌خوانم. او را هم کنار خودم نشاندم. کمیل تمام شد، چراغ‌ها را روشن کردند، پای چشم این جوان از بس‌گریه کرده بود زخم شده بود، هر کاری کرد اسمم را به او نگفتم و خداحافظی کردم و برگشتم. شش ماه بعد به مشهد رفتم و دیدم همان روحانی در مشهد است. گفت: همان جوان را در حرم دیدم لباس مناسب داشت و به من گفت خانه و مغازه را فروخته و کنار امام رضا(ع) آمده و ازدواج کرده و با همسرش نماز شب می‌خوانند. اگر رفیقت را دیدی خوشحالش کن و بگو آدم شدم.

از: ایرنا، ۱۷ آبان ۱۴۰۳

شیوه‌های دلداری در قرآن

ابراهیم مظفری

انسان موجودی عقلی - عاطفی با انواع احساسات متضاد است. نادیده گرفتن هر یک از آنها به معنای عدم تمامیت در رشد کمالی است؛ زیرا رشد کمالی زمانی تحقق می یابد که به همه ابعاد وجودی انسان پاسخ درخور و مناسبی داده شود. پس همان گونه که نادیده گرفتن یا سرکوب نیازهای جنسی در قالب ریاضت و رهبانیت نادرست است، همچنین نادیده گرفتن عواطف و احساسات روحی و روانی هم نادرست و خطا است. اصولا بر اساس آموزه های قرآن، عقلانیت انسان اقتضا می کند که به همه ابعاد وجودی پاسخی مناسب داده شود؛ از همین رو عقلانیت فطری در نفس معتدل و قلب سالم غیر مریض، مقتضی اموری چون محبت و کراهت است و عواطف و احساسات مثبت را نسبت به حق و مصادیق آن و عواطف منفی نسبت به باطل و مصادیق آن را بروز و ظهور می دهد.

انسان موجودی نیازمند است و همواره دنبال پاسخگویی به نیازهای خویش از طریق اسبابی است که خدای غنی حمید برایش فراهم آورده است.(فاطر، آیه ۱۵)

یکی از نیازهای بسیار مهم و اساسی انسان، زیست اجتماعی است؛ زیرا زوجیت در انسان مقتضی آن است تا دست کم از طریق زوج و همسرش نیازهای گوناگون خویش را برطرف کند.(نجم، آیه ۴۵؛ قیامت، آیه ۳۹؛ روم، آیه ۲۱) این بدان معناست که انسان همواره نیازمند عشق ورزی، مهرورزی، محبت، مودت و مانند آنها است و در شرایط بحران چون مصیبت ها دنبال دلداری و تسلیت است تا تسلای خاطر او باشد و پریشان حالی و پریشان خاطری او را بر طرف کند و به آرامش و سکونت برساند.

یکی از آموزه های قرآن، نیاز انسان به دلداری است، لذا بایسته و شایسته است تا با دلداری به مصیبت زده داغدار، موجبات تسلای خاطرش را فراهم آورده و با بیان کلمات یا رفتارهایی در قالب تسکین درد و مصیبت، مصیبت زده پریشان خاطر را به سکونت و آرامش روحی و روانی برسانیم.

براساس گزارش های قرآنی، خدا خود در مواردی در مقام دلداری بر آمده و با کلمات و عباراتی همچون «لاتحزن»(توبه، آیه ۴۰)، «لاتخف»(هود، آیه ۷۰)، «لاتوجل» (حجر، آیه ۵۳)، «لاتبتئس»(هود، آیه ۳۶؛ یوسف، آیه ۶۹)، «لاتخافی و لاتحزنی»(قصص، آیه ۷) و مانند آنها به دلداری پیامبران و مؤمنان پرداخته است. بشارت به مصیبت‌زدگان همچون بشارت به بهشت به سبب صبر در مصیبت (بقره، آیات ۱۵۵ تا ۱۵۷)، یا بشارت به عدم خوف و حزن در آینده، یا بشارت به برطرف شدن مصیبت و تبدیل عسر به یسر و مانند آنها همگی در قاب تسلای خاطر مؤمنان و مصیبت زدگان معنا و مفهوم درست می یابد.

بشارت به مصیبت‌زدگان همچون بشارت به بهشت به سبب صبر در مصیبت، یا بشارت به عدم خوف و حزن در آینده، یا بشارت به برطرف شدن مصیبت و تبدیل عسر به یسر و مانند آنها همگی در قاب تسلای خاطر مؤمنان و مصیبت‌زدگان معنا و مفهوم درست می یابد.

اصولا از نظر قرآن، دلداری و تسلای خاطر مصیبت زده و پریشان خاطر و تسکین دل او، کاری بسیار مهم و ارزشی است؛ زیرا زمینه عبور به سلامت از بحران مصیبت را فراهم می آورد و به شخص کمک می کند تا گام های مطمئن‌تری بردارد و گرفتار نومیدی نشود و به گوشه تنهایی و عزلت نخزد و دام پیدا و نهان افسون و افسوس او را به خود مپیچاند.

دلداری و تسلای خاطر پریشان حال و پریشان خاطر موجب می شود تا حزن و اندوه نسبت به از دست رفته ها برطرف شود و نسبت به آینده ترس و نگرانی زدوده گردد و شخص به اطمینان و سکون و آرامش دست یابد و بتواند به دور از هر گونه رفتار غیر متعادل با عقلانیت وسلامت با مشکل مواجه شده و از بحران بگذرد. قرآن در همین آیات پیش گفته نشان می‌دهد که چگونه با تسلای الهی، پیامبران و مؤمنان از جمله مادر موسی(ع) از بحران مصیبت به سلامت عبور کرده(قصص، آیات ۷ تا ۱۰) و ترس از آینده امری، از دل پیامبرانی چون حضرت ابراهیم(ع) بیرون رفت و برطرف شد. (هود، آیات ۶۹ تا ۷۲؛ ذاریات، آیات ۲۸ و ۲۹؛ حجر، آیات ۵۱ تا ۵۳)

دلداری دو کارکرد اصلی دارد که شامل برطرف شدن حزن نسبت به از دست رفته‌ها و رفع ترس و نگرانی از آینده و از دست رفتن در آینده است. بنابراین، وقتی کسی را دلداری می‌دهیم به او وعده می‌دهیم که اندوه و حزن گذشته برطرف می‌شود و در آینده نیز نباید ترسی برای از دست دادن چیزی داشته باشد زیرا وعده الهی بر این است که مثلا صابران از پاداشی چنین برخوردار باشند که حزن و خوفی برای آنان نیست.

دلداری دو کارکرد اصلی دارد که شامل برطرف شدن حزن نسبت به از دست رفته ها و رفع ترس و نگرانی از آینده و از دست رفتن در آینده است. بنابراین، وقتی کسی را دلداری می دهیم به او وعده می دهیم که اندوه و حزن گذشته برطرف می شود و در آینده نیز نباید ترسی برای از دست دادن چیزی داشته باشد؛ زیرا وعده الهی بر این است که مثلا صابران از پاداشی چنین برخوردار باشند که حزن و خوفی برای آنان نیست. (صافات، آیه ۱۰۲؛ قصص، آیات ۷ تا ۱۰)

نیاز انسانی به دلداری

بر اساس آنچه بیان شد دانسته می شود که دلداری اختصاص به مردم عادی و معمولی ندارد بلکه همگان نیازمند تسلای خاطر هستند تا به آرامش و سکون و اطمینان برسند و تعادل خویش را در بحران‌های فعلی یا آتی و احتمالی به دست آورند.

بر اساس گزارش های قرآنی همان گونه که مادر موسی(ع) به عنوان یک انسان معمولی نیازمند تسلای خاطر است تا دل قوی دارد و اسرار نهان فاش نکند؛ زیرا فرزند را به دریای نیل سپرده است(قصص، آیات ۷ تا ۱۰)، همچنین پیامبران اولوالعزمی چون حضرت ابراهیم(ع) نیز نیازمند دلداری و تسلای خاطر است تا بتواند از شرایط سخت موجود به سلامت عبور کند؛ زیرا وقتی آن حضرت در هنگام پذیرایی از جوانان برومند، در می یابد که آنان دست به غذای آماده شده نمی زنند، احساس خطر می کند؛ اما همین جوانان برومند که فرشتگان الهی هستند با دلداری دادن به او، موجبات تسلای خاطرش را فراهم می آورند و به او بشارت فرزندی به اعجاز الهی در پیری می دهند.(هود، آیات ۶۹ تا ۷۴)

همچنین وقتی ابوبکر در غار ترسان شد که راز نهانگاه آنان فاش می شود و آنان دستگیر می‌گردند، پیامبر(ص) با دلداری او تلاش می کند تا آرامش رفته را به دلش بازگرداند و تعادل روحی و روانی و رفتاری او را موجب شود؛ زیرا اگر چنین نمی کرد، با عدم تعادل روحی و روانی و رفتاری ابوبکر ممکن بود که مخفیگاه آنان لو برود و حقیقت مکان آنان بر دشمنان آشکار شود. (توبه، آیه ۴۰؛ الجوهر الثمین، ج ۳، ص ۷۵) در حقیقت این غار یار پیامبر(ص) نزدیک بود با رفتاری برخاسته از ترس، موجب دستگیری ایشان شود، اما حضرت با دلداری او بستر ترس و اندوه را از دل او زدود.خدا گزارش می‌کند که حضرت موسی(ع) نسبت به امت خویش نیز این گونه عمل کرد و وقتی که دید که امت هنگام محاصره از سوی فرعونیان در کنار دریا راه گریزی ندارند و ممکن است دستگیر و شکنجه و کشته شوند و دچار اضطراب شدید شده‌اند؛ به آنان گفت: ان معی ربی؛ خدا با من است و مرا هدایت می کند؛ و به این ترتیب از معیت قیومی و امدادی خدا سخن به میان آورد تا تسلای خاطر مردم باشد. (شعراء، آیات ۶۱ و ۶۲) در جایی دیگر، آن حضرت(ع) به خانواده خویش در شرایط سخت مسافرت در صحرای سینا به سوی مصر، دلداری می‌دهد که با آوردن آتشی یا نشانی، از سرگردانی نجات می یابند.(نمل، آیه ۷)

همه انسان ها نیاز به دلداری دارند، پس همان گونه که پیامبران امت خویش را دلداری می دهند، خدا نیز پیامبرانش را دلداری می‌دهد تا خاطر پریشان نباشند؛ چنانکه خدا نسبت به نگرانی حضرت موسی(ع) درباره تقدیر عذاب بر یهود ایشان را دلداری می دهد (اعراف، آیات ۱۵۵ و ۱۵۶) و حتی به سبب پاسخ منفی موسی در تقاضای رویت، او را دلداری می دهد و به او می گوید اگر رویت برایت ممکن نشد،ولی خدا نعمت هایی به تو ارزانی داشته که به دیگران نداده است.(اعراف، آیات ۱۴۳ و ۱۴۴)همچنین خدا به آن حضرت(ع) دلداری می دهد که از کیفر و طغیانگری فرعون نترسد؛ زیرا خدا در معیت او است و همه اعمالش را می بیند و می شنود و هرگاه نیاز باشد دخالت می کند. (طه، آیات ۴۳ تا ۴۶؛ شعراء، آیات ۱۴ و ۱۵) پس خدا برای رفع دلهره و ترس موسی(ع) به او دلداری می دهد تا خاطر جمع شود.(همان؛ قصص، آیات ۲۱ و ۲۵ و ۳۱) وقتی حضرت موسی(ع) نسبت به پیروزی و غلبه بر ساحران آگاه و عالم شد، ترسش برطرف شد.(طه، آیات ۶۶ تا ۶۹) ایشان در موارد دیگری نیز مورد تسلا و دلداری خدا قرار گرفت که شامل هنگام عبور از دریا(طه، آیه ۷۷)، تکذیب فرعونیان(شعراء، آیات ۱۰ تا ۱۶)، کشته شدن به دست فرعون (شعراء، آیات ۱۰ تا ۱۵) و مانند آن می شود.

البته حضرت شعیب(ع) نیز به حضرت موسی(ع) دلداری می دهد که از خطر کشته شدن به دست فرعون رسته است و نباید ترس و هراسی داشته باشد.(قصص، آیه ۲۵)

همچنین بر اساس گزارش های قرآنی، وقتی بنیامین برادر کوچک حضرت یوسف(ع) بر ایشان وارد می شود، به وی تسلای خاطر می دهد که من همان یوسف(ع) هستم و نباید دل نگران و اندوهگین باشد.(یوسف، آیه ۶۹)

دلداری خدا به مؤمنان

همان طور که خدا به پیامبران دلداری و تسلا می‌دهد، به مؤمنان نیز دلداری می دهد. از مواردی که خدا در قرآن به این امر اشاره می کند می توان به مواردی چون دلداری نسبت به نیک عاقبتی مؤمنان و بدعاقبتی کافران (یونس، آیات ۷۱ و ۷۳)، برتری مؤمنان در قیامت و لزوم مقاومت آنان در برابر استهزای کافران(بقره، آیه ۲۱۲)، تاثیر مشابه جنگ بر مشرکان و دشمنان مشابه تلفات و تاثیر بر مؤمنان (آل عمران، آیه ۱۲۰؛ نساء، آیه ۱۰۴)، حیات جاودانه شهیدان و پاداش های اخروی آنان(آل عمران، آیات ۱۶۹ تا ۱۷۱)، بشارت به پاداش بزرگ در برابر صبر در سختی‌ها و مشکلات و مصیبت ها(همان)، بیان سخت جان کندن دشمنان و کافران (انفال، آیه ۵۰) و مانند آنها اشاره کرد. همچنین خدا به مؤمنان درباره اینکه برخی از مسلمانان با کافران هم سویی دارند و از جهاد سر باز می زنند، دلداری می دهد که این ابتلای الهی موجب می شود تا انسان های پاک از ناپاک شناخته شوند و منافقان رسوا گردند.(آل عمران، آیه ۱۷۹)

قرآن نشان می‌دهد که چگونه با تسلای الهی پیامبران و مؤمنان از جمله مادر موسی(ع) از بحران مصیبت به سلامت عبور کرده و ترس از آینده امری از دل پیامبرانی چون حضرت ابراهیم(ع) بیرون رفت و برطرف شد.

از نظر قرآن، اصولا یکی از روش های تسلای خاطر مؤمنان این است که مشکلات دشمنان نیز بیان شود که این تشابه تنها در دنیا است، اما مؤمنان در آخرت از پاداش‌های بزرگ بهره‌مند می شوند که کافران از آن بی بهره‌اند. (بقره، آیه ۲۱۴) خدا گاه مواردی خاص را مطرح می کند تا به مؤمنان دلداری دهد. از جمله دلداری نسبت به پیروزی بر کافران مکه(فتح، آیات ۲۵ تا ۲۷)، پیروزی روم مسیحی بر مشرکان ایرانی در عهد ساسانی(روم، آیات ۲ و ۳)، قدرت‌یابی ایرانیان مسلمان و دعوت اعراب به اسلام با کشتن یا تسلیم آنان در آخر زمان(فتح، آیه ۱۶؛ روایات تفسیری ذیل آیه)، عزت یابی مؤمنان و ذلت منافقان در دنیا و آخرت. (منافقون، آیات ۷ و ۸) به هر حال، از نگاه قرآن، دلداری و تسلای دیگران امری ضروری و لازم است تا انسان در شرایط سخت و مصیبت و بحرانی بتواند با دلی آرام رفتاری مناسب داشته باشد و از بحران روحی و روانی خارج شود. تسلای دیگران در مصیبت با تعزیت و تسلیت می‌تواند صبر را در افراد ایجاد یا افزایش دهد و آنان را با بشارت به رفع و برطرف شدن گرفتاری و سختی‌ها امیدوار سازد.

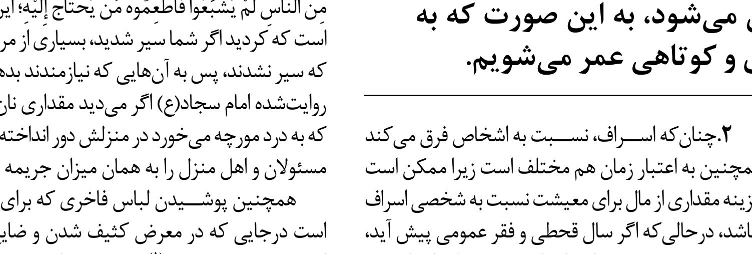

ملاک و حد اسراف

شبهه: چگونه حد اسراف را تشخیص دهیم و معیار آن چیست؟ گاهی بین تشخیص افراد مؤمن هم اختلاف دیده می‌شود؟

پاسخ: اسراف در منابع دینی هرگونه تجاوز از حدّ اعتدال و گرایش به‌افراط یا تفریط را در برمی‌گیرد. [۱] مفهوم «حدّ وسط» که دو طرف آن، افراط‌وتفریط است، مفهومی نسبی است که به اختلاف اشخاص، زمان و مکان فرق می‌کند. از کلمات فقها برمی‌آید هر کاری که غرض عقلایی به آن تعلّق گرفته باشد اسراف نیست؛ به این معنا که خروج از حدّ اعتدال در آنجا مصداق پیدا نمی‌کند [۲]

و آنچه ازنظر عقلا، هزینه کردن مال در موارد ناشایست است نیز مصداق اسراف خواهد بود؛ بنابراین اسراف در لغت به معنای تجاوز کردن و از حدّ گذشتن در هر کاری است که انسان انجام می‌دهد و در اصطلاح علم اخلاق هرگونه زیاده‌روی در کمیت، کیفیت، بیهوده گرایی، اتلاف و مانند آن را شامل می‌شود و اصل در اسراف تجاوز از حدّ است. با توجه به این تعریف ذکر نکاتی حائز اهمیت است:

برای اسراف بودنِ یک چیز، شرایطِ، مکان، زمان و موقعیت و مواردی دیگر باید مدِنظر قرار بگیرد مثلاً اگر زیاد خوردن غذا، برای این باشد که غذا اسراف نشود و دورریز نداشته باشد، خودِ این امر، گاهی موجب اسراف جسم و تن می‌شود، به این صورت که به خودمان ضرر می‌زنیم و باعث بیماری و کوتاهی عمر می‌شویم.

۱. با توجه به معنا و تعریف اسراف، مصادیق اسراف نسبت به افراد مختلف و متناسب با وضعیت مالی، شأن و اعتبار، موقعیت اجتماعی و نیت آنها متفاوت است و نمی‌توان حدومرز مشخصی را برای آن تعیین کرد. به تعبیر دیگر چون حد و حدود افراد متناسب با موقعیت و شرایط آنها متفاوت است.

تجاوز از حد که همان اسراف است موارد و مصادیق متعددی نسبت به آنها دارد،زیرا ممکن است هزینه کردن فلان مقدار از مال برای لباس مثلاً نسبت به شخصی که دارای فلان مقام و شخصیت در اجتماع است یا دارای فلان درآمد است، اسراف نباشد، درحالی‌که نسبت به کسی که چنین نیست اسراف خواهد بود و هزینه کردن فلان مقدار مال نسبت به فقیر اسراف و نسبت به ثروتمند اسراف نیست، البته اشتباه نشود این‌طور نیست که ثروتمند هر نوع مخارجی در هر راهی که خواست بکند مانعی ندارد و صرف مال در عیاشی و هوسرانی برای او جایز است و چون ثروت دارد برای او اسراف نیست، بلکه حکم او شدیدتر و تکلیفش بیشتر است چراکه زیاده‌روی و هزینه کردن مال در مسکن، لباس، فرش، معیشت روزانه و لوازم زندگی، زیادتر ازآنچه لازم دارد و سزاوار شأن و لایق به حال او است، ممنوع و گناه است. از طرفی آنچه از مخارج ضروری و لایق به شأنش زیاد بیاورد، حق ندارد آن را ذخیره کند، بلکه باید خمس (یک‌پنجم) آن را به موارد معین برساند و اگر مورد وجوب زکات بوده، زکاتش را بدهد. اگر در ارحام و خویشانش فقیر و گرفتاری است واجب است به مقداری که ترک آن قطع رحم می‌شود، به آنها کمک مالی کند.

۲. چنان‌که اسراف، نسبت به اشخاص فرق می‌کند همچنین به اعتبار زمان هم مختلف است زیرا ممکن است هزینه مقداری از مال برای معیشت نسبت به شخصی اسراف نباشد، درحالی‌که اگر سال قحطی و فقر عمومی پیش آید، هزینه کردن همین مقدار برای این شخص اسراف است و بر او واجب می‌شود که به کمتر از مقدار همیشگی روزگار بگذراند و بقیه را به دیگران که گرفتارند بدهد.

۳. به‌طورکلی اسراف سه قسم است که در همه و در جمیع حالات ممنوع است و اختصاص به شخص یا زمان یا جایی ندارد:

اسراف مصادیق بسیاری دارد از جمله: ضایع کردن مال و بی‌فایده کردن آن، هرچند آن مال کم باشد مانند هسته خرما و سایر میوه‌ها را دور انداختن هنگامی‌که قابل‌استفاده باشد یا باقیمانده آب ظرف را هدر دادن در جایی که آب نایاب باشد یا لباسی که قابل‌استفاده خود یا دیگری است را پاره کردن یا دور انداختن یا خوراکی را نگه‌داشتن و به دیگری ندادن تا اینکه خراب شود یا روشن کردن لامپ در روشنایی آفتاب، دادن مال به دست دیوانه یا بچه‌ای که قدر آن را نمی‌داند و آن را تلف می‌کند و مانند اینها.

الف: ضایع کردن مال و بی‌فایده کردن آن، هرچند آن مال کم باشد مانند هسته خرما و سایر میوه‌ها را دور انداختن هنگامی‌که قابل‌استفاده باشد یا باقیمانده آب ظرف را هدر دادن درجایی که آب نایاب باشد یا لباسی که قابل‌استفاده خود یا دیگری است را پاره کردن یا دور انداختن یا خوراکی را نگه‌داشتن و به دیگری ندادن تا اینکه خراب شود یا روشن کردن لامپ در روشنایی آفتاب، دادن مال به دست دیوانه یا بچه‌ای که قدر آن را نمی‌داند و آن را تلف می‌کند و مانند اینها. حضرت صادق(ع) میوه نیم‌خورده‌ای را دیدند که از منزل ایشان بیرون انداخته‌شده بود (مانند اناری که تمام‌دانه‌هایش را نخورند و دور اندازند یا خربزه و هندوانه را که مقداری از مغزش باقی است دور اندازند) پس آن حضرت خشمناک شد و فرمود: مَا هَذَا إِنْ کُنْتُمْ شَبِعْتُمْ فَإِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ لَمْ یَشْبَعُوا فَأَطْعِمُوهُ مَنْ یَحْتَاجُ إِلَیْهِ؛ این چه‌کاری است که کردید اگر شما سیر شدید، بسیاری از مردم هستند که سیر نشدند، پس به آن‌هایی که نیازمندند بدهید[۳] و نیز روایت‌شده امام سجاد(ع) اگر می‌دید مقداری نان ولو اندک که به درد مورچه می‌خورد در منزلش دور انداخته‌شده است، مسئولان و اهل منزل را به همان میزان جریمه می‌کرد [۴]

همچنین پوشیدن لباس فاخری که برای حفظ آبرو است درجایی که در معرض کثیف شدن و ضایع گردیدن است، نادرست می‌باشد [۵] در همین روایت حضرت داشتن حتی ۳۰ دست لباس را بی‌اشکال دانسته به شرطی که از آنها استفاده بشود، بنابراین داشتن لباس زیاد اسراف نیست وقتی اسراف است که آنها را ضایع کرده یا بی‌استفاده بگذاریم.

ب: هزینه کردن مال در آنچه به بدن ضرر برساند، از خوردنی و آشامیدنی و غیر اینها مانند خوردن چیزی پس از سیری هرگاه مضر باشد. از طرفی هزینه کردن در آنچه برای بدن نافع و صلاح آن است اسراف نیست.

ج: هزینه کردن مال در مواردی که شرعاً ممنوع است مانند خریدن شراب، آلات قمار، پول دادن به فاحشه، خواننده، رشوه دادن به مسئولان و در چیزی که ظلمی در بردارد.

در چنین مواردی از دو جهت مخالفت امر خدا و معصیت است؛ یکی گناه بودن اصل عمل و دیگری اسراف بودن هزینه‌ای که می‌شود. در تفسیر عیاشی از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که از حضرت صادق(ع) معنی آیه «لاتبذر تبذیرا» را پرسید. فرمود: کسی که در غیر طاعت خدا خرج می‌کند مبذر است و کسی که درراه خدا صرف می‌کند میانه‌رو است. [۶]

بنابراین ملاک اسراف این است که نعمت خدا ضایع نشود و دور ریخته نشود یا به بدن ضرر نزند یا از راه حرام و درراه حرام مصرف نشود.

اسراف در لغت به معنای تجاوز کردن و از حدّ گذشتن در هر کاری است که انسان انجام می‌دهد و در اصطلاح علم اخلاق هرگونه زیاده‌روی در کمیت، کیفیت، بیهوده‌گرایی، اتلاف و مانند آن را شامل می‌شود و اصل در اسراف تجاوز از حدّ است.

نتیجه:

اگر بخواهیم مصادیق اسراف را تعیین کنیم باید همه جوانب را در نظر بگیریم مثلاً اگر در حدیثی، موردی خاص را از مصادیق اسراف برشمرده است، باید دید از چه زاویه‌ای این مورد را اسراف شمرده‌اند؟ زیرا برای اسراف بودنِ یک‌چیز، شرایط، مکان، زمان و موقعیت و مواردی دیگر باید مدنظر قرار بگیرد مثلاً اگر زیاد خوردن غذا، برای این باشد که غذا اسراف نشود و دورریز نداشته باشد، خودِ این امر، گاهی موجب اسراف جسم و تن می‌شود به این صورت که به خودمان ضرر می‌زنیم و باعث بیماری و کوتاهی عمر می‌شویم.

همچنین حد اسراف فرد ثروتمند و فقیر متفاوت است. ممکن است برای فرد ثروتمندی که موقعیت اجتماعی او ایجاب می‌کند چند نوع لباس داشته باشد اسراف نباشد؛ اما برای فرد فقیری که این موقعیت را ندارد و یک نوع لباس برای او کافی است اسراف باشد. ملاک این است که ضایع نشود و دور ریخته نشود یا به بدن ضرر نزند یا از راه حرام و در راه حرام مصرف نشود.

۱. طبرسی، حسن بن فضل، تفسیر مجمع‌البیان، ترجمه مترجمان، فراهانی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش، ج۴، ص۱۷۶.
۲. خویی، سید ابوالقاسم، مستند العروة (الصلاة)، مؤسسه نشر آثار آیت‌الله خویی، ج ۲، ص ۲۳۹.
۳ و۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۶۳، ص ۴۳۲.
۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب إسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق، ج ۶، ص ۴۴۱.
۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۲، ص ۳۰۲
منابع برای مطالعه بیشتر:
* پژوهشی در اسراف اثر مهدی موسوی کاشمری.
* اسلام و مشکلات اقتصادی اثر سیدابوالاعلی مودودی.

چراغ راه

نتیجه خودآرایی زن در بیرون خانه برای شوهر

قال النبی(ص): «المرأة اذا خرجت من باب دارها متزینه متعطره والزوج بذالک راض، بنی لزوجها بکل قدم بیت فی النار».

پیامبر اکرم(ص) فرمود: هرگاه زن خود را بیاراید و خوشبو کند و از در خانه‌اش بیرون برود و شوهر به این کار راضی باشد، به ازای هر قدمی که برمی‌دارد، برای شوهرش خانه‌ای در آتش ساخته می‌شود.[۱]

۱- بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۴۹، ح ۳۸

حکایت خوبان

اینگونه نباشیم

مردی از امام علی(ع) درخواست موعظه و اندرز کرد. حضرت فرمود: مانند کسی نباش که نفس او با نیروی گمان ناروا بر او چیرگی دارد و او با قدرت یقین بر نفس خود چیره نمی‌گردد. برای دیگران که گناهی کمتر از او دارند نگران و بیش از آنچه که عمل کرده برای خودش امیدوار است. اگر بی‌نیاز گردد مست و مغرور شود و اگر تهیدست گردد، مایوس و سست شود. چون کار کند درآن کوتاهی ورزد، و چون چیزی خواهد زیاده‌روی کند. چون در برابر شهوت قرار گیرد، گناه را برگزیند و توبه را به تأخیر اندازد...»[۱]

۱- نهج‌البلاغه- حکمت ۱۵۰

پرسش و پاسخ

چرایی پوشش فقط برای زنان در قرآن

پرسش:

چرا خداوند در قرآن کریم فقط زنان را مکلف کرده که باید خودشان را بپوشانند ولی چنین تکلیفی را برای مردان مشخص نکرده است؟

پاسخ:

نکات کلیدی

در پاسخ به این سوال ضروری است به نکات کلیدی زیر دقت و توجه لازم صورت گیرد:

۱- سر این امر واضح و روشن است، و آن اینکه زن و مرد نسبت به یکدیگر احساسات مشابه ندارند، و از نظر وضع خلقت هم وضع غیرمشابهی دارند. یعنی این زن است که مورد تهاجم چشم و اعضا و جوارح و دست و همه بدن مرد است»، نه مرد مورد تهاجم زن. به طور کلی جنس نر و ماده در عالم (خلقت) این طورند، اختصاص به زن و مرد انسان ندارد. جنس نر در خلقت، گیرنده خلق شده است و جنس ماده به عنوان موجودی که مورد تهاجم جنس نر قرار می‌گیرد... این خودش یک امری است که به این وسیله ارزش جنس ماده بالا رفته است. یعنی جنس نر جوری خلق شده که طالب است و باید رضایت جنس ماده را به دست بیاورد، و به همین دلیل جنس نر همیشه خود را در خدمت جنس ماده قرار می‌دهد.(آشنایی با قرآن، شهید مرتضی مطهری(ره)، ج۴، ص ۹۰)

۲-زنان و مردان از جهاتی مانند: خلقت از یک ذات و گوهر و در بهره‌مندی از حقوق اجتماعی نظیر ازدواج، تعلیم و تربیت، احقاق حقوق، آزادی اندیشه، بیان و قلم و... مساوی هستند. اما در عین اینکه از جهات متعدد مساوی‌اند، اما از جهات دیگر با هم اختلاف دارند. مرحوم علامه طباطبایی(ره) می‌نویسد: «زن در عین دارا بودن مشترکات، از جهاتی با مرد اختلاف دارد، چون ویژگی‌های ساختمانی متوسط زنان نظیر مغز، قلب، شریان‌ها، اعصاب، قامت و وزن، طبق آنچه که در کالبدشناسی توضیح داده شده است، از متوسط مردان در همان ویژگی موخرتر است و این مسئله موجب شده است که جسم زن لطیف‌تر و نرم‌تر از مرد باشد، و در مقابل جسم مرد درشت‌تر و سخت‌تر باشد و احساساتی لطیف، نظیر دوستی، رقت قلب، زیباگرایی و آرامش‌جویی در زن بیشتر و اندیشه‌گرایی در مرد فزون‌تر شود. بنابراین زندگی زن احساس‌گرا و زندگی مرد اندیشه‌گرا است.(المیزان، ج۲، ص۴۱۴)

۳- اصل پوشش مخصوص خانم‌ها نیست و بر مردان نیز تا حدودی لازم و ضروری است، که در رساله‌های عملیه غالب مراجع ذکر شده که پوشش عورت واجب است و پوشش بقیه بدن در صورتی که در معرض نگاه نامحرم و سبب فتنه و فساد شود نیز واجب است، مگر آن مقداری که به صورت متعارف (مثل سر و صورت) آشکار است.

دلایل اختصاص پوشش زنان

شهید مرتضی مطهری(ره) در این‌باره می‌نویسد: به نظر ما فلسفه پوشش برای بانوان به چند چیز برمی‌گردد. بعضی از آنها جنبه روانی دارد و بعضی جنبه خانوادگی و بعضی جنبه اجتماعی:

الف) از جنبه روانی، حجاب به بهداشت روانی اجتماع کمک می‌کند.

ب) از جنبه خانوادگی حجاب سبب تحکیم روابط افراد خانواده و برقراری صمیمیت کامل بین زن و مرد می‌گردد.

ج) از جنبه اجتماعی حجاب موجب حفظ و استیفای نیروی کار و فعالیت اجتماع می‌گردد.

به عبارت دیگر اسلام می‌خواهد انواع لذت‌های جنسی، چه بصری و لمسی و... به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد، و اجتماع منحصراً برای کار و فعالیت باشد. برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذت‌جویی‌های جنسی به هم می‌آمیزد، اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند. (مجموعه آثار شهید مرتضی مطهری(ره)، ج۱۹، ص۴۳۲)

د) دلیل لزوم پوشش بیشتر و کامل برای زنان علاوه بر نکات گفته شده ویژگی‌های خاصی است که در خانم‌ها وجود دارد. زیرا زن مظهر جمال و مرد مظهر شیفتگی است. قهراً به زن باید بگویند خود را در معرض نمایش قرار نده، نه به مرد. لذا با اینکه دستور پوشیدن برای مردان (مثل زنان) مقرر نشده است، اما عملاً مردان پوشیده‌تر از زنان از منزل بیرون می‌روند. زیرا تمایل مرد به نگاه کردن و چشم‌چرانی است، به خودنمایی، در حالی که تمایل زن بیشتر به خودنمایی است. نه به چشم‌چرانی. تمایل مرد به چشم‌چرانی بیشتر زن را تحریک به خودنمایی می‌کند و به همین جهت «تبرج» (بزک نمودن) از مختصات زنان است.(همان، مسئله حجاب)

هـ) اگر اسلام تاکید کرده است که زن متین‌تر و باوقارتر و عفیف‌تر حرکت کند و خود را در معرض نمایش برای مردان نگذارد، برای آن است که بر احترام زن افزوده شود و مانند کالای بی‌ارزش تلقی نگردد که به راحتی در اختیار همگان است... به عبارت دیگر پوشیده بودن زن در همان حدودی است که اسلام تعیین کرده، موجب کرامت و احترام بیشتر او است، زیرا او را در تعرض افراد فرومایه و فاقد اخلاق مصون می‌دارد. پس حجاب محدودیت نیست، بلکه مصونیت است، هم مصونیت زن را در پی دارد و هم مصونیت جامعه را در آلوده شدن به گناه. (همان)

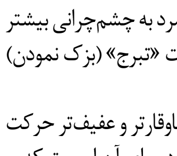

سلوک عارفانه

پیوستگی حیات دنیا و آخرت

انسان در آن دنیا آن‌چنان است که اینجا خودش را بسازد. اینجا اگر خودش را کامل بسازد، آنجا کامل است. اگر ناقص بسازد، ناقص است. اگر خودش را کور قرار بدهد، آنجا کور است و اگر خودش را کر قرار بدهد، آنجا کر است و اگر خودش را از صورت انسانیت خارج کرده و به صورت حیوان از انواع حیوانات دیگر درآورده باشد، در آنجا به صورت همان حیوان محشور می‌شود... الدنیا مزرعة الاخرة.»[۱]

۱- معاد، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص ۱۶